

بحران افغانستان در آئینه تحولات ایران



« جنگ مرسوم زرگری یا معرکه د و دیدگاه تاریخی

نسبت به جهان و هستی ؟ »

حامد کرزی رئیس جمهور اسلامی افغانستان پیام تبریکه ای را به مناسبت «انتخاب» مجدد احمدی نژاد رئیس جمهوری اسلامی ایران به تهران مخابره کرد .

(۱)

محمدامین فروتن

قسمت اول

هرچند طالبان نیزم به عنوان یک گفتمان پدیده ای جدید و متعلق به نسل ماست اما ریشه های منفرد و عنصری آنرا میتوان در سرتاسر تاریخ جهان اسلام با خارجی گرائی ، اشعری گرای و سلفی گرائی و سائر قرئت های از اسلام تبار شناسی کرد . یعنی وابسته به سنتی است که به « خرد و عقلانیت » در حوزه ء دین شناسی هیچگونه اعتباری قائل نیست . « نص گرائی مطلق و غیر انتقادی » و فورمالیزم «شکل گرائی » همچنان « کل گرائی غیر پویا و منجمد » از جمله میراثی است که طالبانیزم به ارث برده اند . چنانچه تبارشناسی طالبانیزم شیعی را میتوان تا حدیث گرائی غیر اجتهادی قرن سوم ، اخبار گری متأخر سده های یازدهم و دوازدهم هجری و بالاخره سنت گرائی افراطی خشونت طلب به عقب برد . چنانچه در دیگر نوشته ها و یادداشت ها خودم بارها متذکر گردیده ام نسبت دین و جامعه در گفتمان طالبانیزم از مدل پروکروستی Procreates ، انجماد ، استبداد و تحجر مذهبی تبعیت میکند که معرفت شناختی طالبانیزم نسبت به انسان و جامعه معاصر در چنین تلقی و برداشت نهفته است . که بنیاد گرائی شریعت مدار با اتکای مطلق ، میکانیکی و دُگم به منابع فقهی ، انسان ها را به طبقات تقسیم می کنند که این نوع تقسم بندی دگماتیک فقهی در بستر یک قرئت غیر عادلانه و متحجرانه از متون دین با گذشت زمان به گفتمان برده داری تبدیل می کند و بازمانده گان و وارثان حقیقی فرایند « تحجر مذهبی » آنرا با متون مسخ شده فقه و مذهب سنتی توجیه و تئوریزه میسازند . روی همین دلیل است که معرفت شناسی « طالبانیستی » هم با معرفت بشر کنونی و هم با نهاد ها و مناسبات موجود تناقض عمیق پیدا میکند . مهمترین و مروج ترین عکس العمل این بینیش **شرک آلود** و **غیر توحیدی** در زمینه حقوق سیاسی و مدنی شهروندان آنگاهی به مشاهده میرسد که دموکراسی و آزادی های مدنی و سیاسی در « الگوی انسان معاصر » جای گرفته

و خواست مشارکت و حق تعیین سرنوشت با « عقلانیت سیاسی بشر» در هم آمیخته است ، لهذا تمسک به الگو های نظیر خلافت و امامت اقتدار گرایانه که رابطه حکومت با جامعه را به رابطه حق و مسؤولیت مبدل میسازد و دولت قیم سالار را به عنوان حکومت دینی حاکم می کند و حکومت مردم سالار را همچون امری غیر دینی ، وارداتی و خلاف شریعت نفی می کند ، هیچگونه جایگاهی ندارد .

گفتمان طالبانیزم در همه چهار حوزه اعتقادات ، عبادات ، اخلاق و معاملات (سیاست ، اقتصاد ، حقوق و) تصوّرات و گمانه زنی های ثابت ، جامد و دگم را به عنوان باور ها و اندیشه های دینی خدشه ناپذیر مذهبی باور دارند و در همین راستا برای انسان ، عقلانیت ، علوم و تجارب بشری هیچگونه اعتباری قائل نیست . هواداران و حامیان این گفتمان رابطه دین با انسان و جامعه را رابطه یکجانبه ، مطلق ، ثابت و جامد در تمامی زمینه های متذکره می دانند . در این گفتمان و قرئت ، **دین** نسخه جامد و مطلق برای بشر است ، به باور هواخواهان این تلقی ، انسان و جامعه دینی ، انسان و جامعه ای است که « **اسلام تاریخی** » که خود محصول « رجال گذشته » و عقل ماضی است به عنوان تنها و یگانه قرئت حقانی و اثبات شده پذیرفته می شود . اما بسیار جالب و شگفت انگیز است که چنین « جوهر تاریخی » و برداشت های متحجرانه و منجمد از مفاهیم دینی در جهان معاصر نه از تریبون های رسمی این قرئت که هر نوع نگاه های عقلانی به تاریخ ، انسان و هستی را شرک مطلق می شمارند و روی همین اصل نیز به مسأله « اجتهاد و تفحص » در اسلام که از جنس عقلانیت و معنویت بشمار می آید دست کم در زمان کنونی میانه خوبی ندارند بلند می شود، بلکه نامدار ترین مراجع فقهی و مذهبی حد اقل بخشی عمده ای از معتقدان به دین اسلام یعنی مذهب تشیع که توجه به مسأله ای « اجتهاد و عقلانیت » را از اصول و مبانی عمده مذهب خویش می شمارند و اصل زرین « اجتهاد » در دین را شرط اساسی و لازمه توحید و انسان شناسی به حساب می آورند .

در زندگی عملی خویش همان گفتمان طالبانیزم و تحجر را به عنوان یک « **رویکرد مطلوب !!** » در زمان کنونی به نمائیش گذاشته است . لهذا بصورت واضیح تضاد و پارادوکس میان شعار و عمل در رویکرد های زمامداران و تیوری پردازان این تیوری به مشاهده میرسد . چنانچه میبینیم مبانی معرفت شناسی تیوری « اجتهاد » اکثر فقها و دانشمندان مذهب تشیع نیز مانند تیوری سازان گفتمان « طالبانیزم شریعت گرا و بنیاد گرای » معاصر در حوزه « **مذهب و مسلک تسنن** » از ریشه های اسلام تاریخی متأثر گردیده است . زیرا تمامی عناصر و مؤلفه های منفرد و پراکنده « تیوری اجتهاد » بدون آنکه نیاز های اصلی انسان کنونی را با تیوری و دوکتورین جامعه شنا سانه مذهب که برخاسته از « **اجتهاد پویای متکی بر خرد جمعی** » بوده باشد بصورت عالمانه مرفوع سازد ، برداشت های

دگماتیک و منجمد فقه سنتی و تاریخی عهد قدیم را راه حل و رهنمائی تمامی نیازمندی ها و مشکلات نه تنها بشریت کنونی میدانند ، بلکه انسان های معاصر را مکلف می گردانند که با شیوه های « بنیاد گرایی شریعتمدار مطلق » بصورت مکا نیکی و دگم راه حل های عهد قدیم را جهت رهنمائی نسل های آینده بشر برسانند . جالب ترین بخش این داستان آنگاه بصورت شگفت انگیز و عجیبی به نمائش گذاشته میشود که همین پروژه تعامل با زندگی انسان در تاریخ ، برستیژ آزادی « اجتهاد » و بنام اهمیت قائل شدن به نقش فعال « خرد جمعی » اجرا گردد ، چنانچه قبلاً نیز به این مطلب مهم اشاره گردیده است مذهب تشیع یکی از آندسته مذاهبی به شمار می آید که پایبندی به اصل زرین « اجتهاد » یا ارزیابی نیازمندی های معاصر انسانی و جستجوی پیوند های معتبر ارزشهای دینی در جامعه که به مثابه تثبیت « گفتمان خردگرای جمعی » در جوامع انسانی از مشخصات عمده این مذهب محسوب میشوند . متأسفانه اکثر عناصر و مؤلفه های « اصل اجتهاد » در بسیاری از برداشت های فقها و دانشمندان جوامع تشیع ، بصورت پراکنده و منفرد از همان الهامات و القات حاکم بر قرون اولیه حین ویا هم قبل از ظهور دین مبین اسلام تأثیر پذیرفته اند ، البته ریشه تناقض معرفت شناختی این قرئت متحجرانه از اسلام با نیازمندی های کنونی انسان معاصر و ارتباط آن با گفتمان « راه حل علمی و دینامیک » یعنی « اجتهاد پویا » درست در امر انتقال بیشترین « سنت های جاهلی و خرافاتی » عهد قدیم نهفته است که در پوشش ترمینولوژی معاصر و در لوای « اجتهاد پویا !! » از سوی نامدارترین مراجع فقهی و مذهبی شیعه به جامعه عرضه می گردد . بدون تردید که دانشمندان مسلمان در حوزه مذهب تشیع با پرسش های زیادی مواجه اند که به مثابه وارثان و حاملان گفتمان زرین « اجتهاد » و به عنوان مسلمانانی که امروز و در عصر حاضر می خواهند از سیره پیامبر و میراث نبوی بهره مند شوند دارای چه موضعی اند و رابطه میان دین و انسان ، دولت و انسان و در نهایت حکومت دینی و حقوق بشر چگونه رابطه ای است ؟ و چگونه میتوانند آن پارادکس معمول و مرسوم در جوامع مختلف را حل کنند ؟ با مراجعه به تعالیم اصلی دین اسلام و قرآن که رهنمائی همه انسانهاست ، بصورت واضح به این حقیقت پی خواهیم برد که تعالیم انبیاء و اسلام در جهت « حل تعارض سنتی و تاریخی میان خدا و انسان » و در عرصه حقوق سیاسی میان حکومت دینی و حقوق بشر است . چنانچه میبینیم در اکثر ادیان الهی این ویژه گی اساسی و ذاتی و پایدار ، نه بر مبنای یک امر قرار دادی و اعتباری ، بلکه بر اساس یک امر هستی شناسی و اصیلی که ریشه در ذات خلقت بشری دارد ، توجیه شده است . که در داستان خلقت آدم – هرچند به گمان بسیاری از مفسران و تحلیل گران حکایت معنایی و رمز گونه ای از هستی نوع بشر است و هیچگاه خلقت یک

شخص را در قلمرو یک جغرافیای خاص تاریخی مورد بحث قرار نه میدهد زیرا می بینیم که در همان نخستین جرقه های از آفرینش ، آنگاهی که اراده خداوند بر خلقت انسان تعلق می گیرد با فرشته گان ازباز گرداندن و " گماشتن " خلیفه در زمین سخن می گوید « **اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خلیفه** » البته نباید فراموش کرد که درمقابل چنین اراده و تصمیم الهی مبنی بر گماشتن جانشین خود بر زمین، فرشته گان با ارائیه بزرگترین پرسش تاریخ ندای اعتراض شانرا با بیان و اشاره به این واقیعت در هستی و کائنات که « **ا تجعل فيها من یفسد فیها ویسفک الدماً** » (آیا در زمین نوعی را قرار می دهی که دست به فساد و خونریزی می زند ؟) پاسخ خداوند نیز کاملاً با عبارت روشن و واضح این است که « **انی اعلم ما لا تعلمون** » آنچه را که من « **می دانم** » شما نه « **میدانید** » .

مفسران و دانشمندان معاصر پاسخ پروردگار را بیانگر این حقیقت میدانند که مقام ذاتی جا نشینی الهی با افعالی از قبیل فساد و خونریزی نفی نه می گردد ، اینها امور عارضی هستند که هیچ آسیبی به آن امر جوهری که عبارت از مقام والای جانشینی الهی انسان است وارد نه میکند . و در ارتباط با همین واقیعت و ذات اصیل انسانی است که خداوند با صراحت می فرماید « **لقد کرما بنی آدم** » وقتی خداوند بزرگ بصورت اعجاز انگیز محور اصلی ما موریت انسان را نیز تعیین می دارد و پیوست با تثبیت اصل « **کرامت انسانی** » در قرآن بحث رسالت و مسؤولیت انسان در هستی و تاریخ را با تکمیل متن ثانوی این آیه کریمه چنین به میان میکشاند . « **لقد کرما بنی آدم و حملنا هم فی البر و البحر** » .

یعنی ما به بنی آدم بصورت عموم کرامت بخشیدیم و از شو ن و ظهور این کرامت بخشی انسان است که او را بر تمامی خشکیها و آب ها و تمامی هستی مسلط ساختیم ، و به این ترتیب در اسلام ، کرامت بشری امری است که ریشه در خلقت انسان دارد و روی همین معادله نیز اگر قرار است که انسان کرامت و عزت تاریخی خود را نگهدارد و این امر تنها یک نظریه و موضوع متافیزیکی نباشد ، لازم است که از همه اول تبلور این « **کرامت و عزت** » را در عرصه مناسبات اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی ببیند و لمس کند . در غیر این صورت بیان کرامت انسانی و بشری صرفاً یک امر ذهنی ، صوفیانه و اساطیری خواهد بود که هیچگونه اثر و نتیجه مشخصی را بدست نخواهد داد.

به همین دلیل است که قرآن و تعالیم اسلام در کنار توجه به اصل کرامت بشری دو اصل دیگری یعنی « **آزادی و عدالت** » را نیز در راستای ادای مسؤولیت ها و وظائف تا خیر ناپذیر انسانی مؤمنان معرفی میدارد . توجه به اصل « **آزادی انسان** » و « **تحقق عدالت اجتماعی** » به مثابه مهمترین انگیزه ظهور پیامبران و تمامی انبیاء در تاریخ و در متن قرآن اینگونه مطرح می کند .

« **ليضع عنهم اصرهم والا غلال التي كانت عليهم** » پیامبر آمده است تا « اصر » یا بار سنگینی از ستم ها را از شانه های بشر بر دارد ، همچنان آمده است که زنجیر هایی که پیرامون انسان و تاریخ را احاطه کرده اند بشکنند ، همچنان در آیه دیگری خداوند تصریح فرموده است که هدف پیامبران و همه انبیاء (ع) در تاریخ استحکام « قسط و عدالت » در جامعه بشری است ، لهذا با ارائه این فرمان روشن الهی که « **لقد أرسلنا رسلنا بالبينات و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط** » پیامبران نیامده اند که عدالت و قسط را همچون تحفه ای حاضر و آماده از آسمان به انسان عرضه بکنند ، بلکه نقش پیامبران تنها در حد انگیزه دهنده گان و بستر ساز و بشارت دهنده محدود می ماند و کار اصلی حیات بشر جزئی از رسالت های تک تکی از انسانها محسوب می شود . لهذا بصورت روشن به این نتیجه می رسیم که هدف پیامبران برای اصلاح امور اقتصادی و اجتماعی نه میتوان انتظار معجزه داشت ، که غایه اصلی انبیاء فعال ساختن انسان در فرآیند تکاپوهای اجتماعی است ، تا اینکه خود انسان ها به آن صلاحیت و شایستگی برسند که لوازم مناسب با شئون کرامت و ارزش فطری خویش را که همانا خلافت خدا در زمین است ، تحقق ببخشند .

چنانچه تجربه تاریخی نشان داده است «حکومت های شبه مذهبی » در سراسر تاریخ تجربه مثبتی نبوده است و ما سوا از برخی مقاطع محدود تاریخی در سراسر تاریخ بویژه کشور های اسلامی معمولاً حکومت های که ظاهراً با « **لوی مذهب** » تا سیس گردیده اند جامعه و مردم را به گونه ای دهشت بار مورد تعرض قرار داده اند ، علت این تعرض روشن بر حقوق مسلم شهروندی که روح و اساس تمامی ادیان توحیدی را تشکیل می دهد این است که علاوه بر الزامات و مقتضیاتی که یک حکومت استبدادی با توصل به آنها خود را محق میداند که علیه جامعه وارد عمل شود و حقوق و ارزشهای کرامت انسانی را سرکوب کند ، مذهب نیز به یک مطلق فرا اجتماعی و آسمانی و قدسی به کمک « **حاکمان شبه مذهبی** » می آیند و کار را آسان میکند !! . جالب تر آنجا است که در تمسک به مذهب تشیع برخی از مراجع مذهبی و روحانی وابسته به این مذهب مغائر با جوهر اصلی و عقلانی از دین که در اسوه های بسیاری از پیشوایان دینی به مشاهده می رسند ؛ محض برای اشباع غرائز قدرت خواهی و شهرت طلبی خود و حواریون انگشت شمارشان فتوی های دینی و مذهبی صادر میکنند ؛ و گاهی هم در نظام های سیاسی جوامع اهل تشیع اینگونه فتوی های واجب العمل مراجع مذهبی را « **حکم حکومتی رهبری** » در جامعه می نامند و آنجاست که بنام تعمیم این گونه فتوی های « **من درآوردی مراجع مذهبی !!** » ، زمینه اسارت و سرکوب بسیاری از روشنفکران متعهد و آزادی خواهان مؤمن فراهم میگردد . ادامه دارد